

از زیبارویی تا خدا جویی

مرتضی دانشمند

بخش یازدهم

به فرزندان سفارش کرد یعقوب
نگاه دیگران را هم بپایید
ز چشم حق دگر لطفی نبینید
بتی شد، با خدایش سرگران شد
نه از یک در، که از درها درآید
نی ام من مالک سود و زیانی
توکل بایدهش بر لطف محبوب
بشارت دادش از آن ماه محبوب
و شدروشن همان چشمان بی سو
چو بینا شد به فرزندان خود گفت
حکایت دارد این دل صد نشانم
هماره لطف حق همراه من بود
ولی دیدید لطفش را سراسر
توان دست خدا را بی گمان دید

در آن شهری که بودش کوی محبوب
ز یک در، سوی شهر اندر نیاید
اگر در چشم این و آن نشینید
که هر کس سنگ راه دیگران شد
شما هر ده پسر از یک سرابید
شما را گر رسد آفت به جانی
بلایی گر رسد بر جان یعقوب
بشیر آمد در آن دم نزد یعقوب
فکند آن جامه را بر چهره او
از آن رازی که با جان می شدش جفت
من از لطف خدای مهربانم
از آن روزی که غم صد چهره بنمود
نکردید این سخن را گر چه باور
از این جامه که بر چشمم فکندید





خداوندی رحمان و رحیم است
گناه از بندگانش، بخشش از او
چو فرزندان سخن‌ها را شنیدند
چو دلها شد ز خواب خویش بیدار
به او گفتند: بابا ناتوانیم
بخواه از حق ببخشد جرم ما را
نگاهی کرد و گفت: او مهربان است
بزودی خواهم از او بخشش را
همه رفتند با هم سوی یوسف
دل یعقوب و یوسف چون بهاران
نگاهی کرد با چشم خطا پوش
پدر، خورشید و مادر، ماه والا
برادرها به دورش چون ستاره
همه سجده کنان در پیش پایش
خدایا خالقاً پروردگارا
به من آموختی تعبیر رویا
به همراه همه پاکان و نیکان

به ما می‌بخشد و بر ما کریم است
چه خوش گردل کند میلی بدان سو
به جز لطف خدا در آن ندیدند
خودش را دید سنگین زیر آن بار
خطا کردیم، توبه چون توانیم
اگر ببخشد، شود دنیا گوارا
خدا بخشنده‌تر بر بندگان است
شب جمعه از او آمرزشش را
به شهر مصر سوی کوی یوسف
و اشک از دیده هاشان همچو باران
گرفت از مهر، آنها را در آغوش
و یوسف بردشان از تخت، بالا
و دل هاشان چو ابری پاره پاره
سپاسی کرد یوسف از خدایش
تو بخشیدی به من ملک زمین را
ولی من تویی در هر دو دنیا
خداوندا مسلمانم بمیران

رتال جامع علوم انسانی

